نگاه

نگاهی به سیره آیت‌الله طالقانی

منادی اعتدال در دوران تقدیس رادیکالیسم

حمید متقی

● هیجان به اوج خود رسیده بود. مهرآباد آن روز در حال به تصویرکشیدن یکی از ماندگارترین تصاویر خود بود. همه از معمران و پیشتازان مبارزه گرفته تا جوانان نورسته انقلابی تلاش داشتند به مسافری که ساعاتی پیش از هواپیما پیاده شده بود، نزدیک شوند. فضای عجیبی بر سالن VIP فرودگاه حاکم بود. در این میان اما پیرمردی در گوشه دیگر سالن تنها روی زمین نشسته بود. چهره وی بیش از آنکه نشانی از هیجان داشته باشد، سرشار از نگرانی بود. شاید در آن لحظات حساس آیت‌الله در حال اندیشیدن درباره آینده حرکتی بود که در آستانه به پایان‌بردن یکی از فصول پربرگ کتاب تاریخ این ملک و ملت بود. شاید هم دفترخاطرات خود را ورق می‌زد.

مطابق آنچه در پشت قرآن قدیمی خانوادگی درج شده بود، «محمود» در نیمه اسفند ۱۲۸۹ در روستای «گلیرد» طالقان دیده به جهان گشود. محمود دوران کودکی خود را چنین روایت می‌کندکه: «از آن روزی‌که اینجانب در این اجتماع چشم گشودم، مردم این سرزمین را زیرناله و چکمه خودخواهان دیدم. هر شامگاهان منتظر خبری بودیم که امروز چه حوادث تازه‌ای رخ داده و کی دستگیر، تبعید و یا کشته شده؟ و چه تصمیمی درباره مردم گرفته‌اند. پدرم از علمای سرشناس و مجاهد بود، هر روز صبح که از خانه بیرون می‌رفت، اطفال خردسال و مادر بیچاره‌مان تا مراجعتش در هراس واضطراب به‌سر می‌بردند. آن روزهای خردسالی را با این مناظر و خوف و هراس و فشار و ناراحتی به‌سر بردم.»

دفتر خاطرات پیرمرد تا آن روز پر بود از حوادثی با سرانجامی تلخ. دو نبرد جهانگیر اول و دوم را دیده بود و آثارش را با تمام وجود درک کرده بود. سرکوبی یک قیام مردمی در خرداد ۱۳۴۲ را مشاهده کرده بود و سرنگونی دولتی محبوب توسط کودتای چکمه‌پوشان استبداد و استعمار را گریسته بود.

دوران مبارزه

نخستین فعالیت اعتراضی وی به سال‌های پایانی زمامداری رضاشاه باز می‌گشت. از قضا پس از اعلام قانون کشف حجاب، روزی در خیابان آژانی را می‌بیند که درحال کشیدن چادر از سر بانویی است. وارد معرکه می‌شود. آژان کوتاه نمی‌آید و به بانو و لباس آقاسیدمحمود توهین می‌کند. سیدمحمود هم تمام قوت خود را در دستش جمع می‌کند و سیلی محکمی نثار آژان می‌کند. از هنگام جلوس رضاشاه بر تخت و حضور چهره‌های خشنی چون آیرم و سرپاس مختار کمتر کسی از رعایای این ملک جرات می‌کرد که در چشمان نظمیه‌چی‌ها نگاه کند، چه رسد که با سیلی وی را پذیرایی! کند. همین واقعه پای سید را به نظمیه و حبس باز کرد. با اشغال ایران در شهریور ۲۰ و فروپاشی هیبت پهلوی اول، ایرانیان پس از دو دهه مجددا فضایی آزاد برای تنفس یافتند. سیدمحمود نیز که آن روزها اجازه اجتهاد نیز به‌دست آورده بود، برخلاف اکثریت روحانیت ایران وارد میدان فعالیت‌های سیاسی شد و آرام آرام به یکی از حامیان محمدمصدق و جبهه ملی ایران بدل شد. در سال ۱۳۲۷ به مسجد هدایت رفت و پایه‌گذار محفلی از منتقدان شاه از بازاری و کارگر گرفته تا دانشجو و استاد شد. در همان‌جا تفسیر قرآن را نیز آغاز کرد. تفسیری که اگرچه در مبانی و روش دارای تفاوت چندانی با اسلاف خود نبود، اما در نوع بیان دارای صمیمیت و صراحتی بود که بسیاری از نمازگزاران گذری این مسجد را به پای ثابت سخنرانی‌های آقاسید محمود بدل کرد. بعدها مهدی بازرگان، سحابی‌های پدر و پسر نیز به این مسجد آمدند. می‌گویند روزی نیروهای امنیتی شاه که هر منتقدی را کمونیست و چپ می‌پنداشتند، امام‌جماعت مسجد هدایت را احضار و به وی می‌گویند چرا فقط آیات کمونیستی قرآن! را در تفاسیر خود بیان می‌کنید. وی هم بی‌درنگ پاسخ می‌دهد: «برای اینکه قرآن آیات شاهنشاهی ندارد» در دوره نخست‌وزیری محمدمصدق وی کاملا تعارفات را به کناری گذاشت وتمام‌قد از اقدامات وی حمایت کرد. پس از کودتا با وجود تهدیدهای فراوان درکنار بسیاری از آزادیخواهان تلاش کرد جبهه ملی را سروسامان دهد. در سال ۱۳۳۶ سریال زندان‌های متوالی وی در دوران پهلوی دوم کلید خورد. نخستین محکومیت پس از یک سال پایان یافت. پس از آزادی مجددا فعالیت‌های مبارزاتی خود را آغاز کرد. در سال ۱۳۴۰ و در آستانه کنگره جبهه ملی دوم با بروز برخی اختلافات در این جبهه به‌همراه بازرگان و یدالله سحابی و... از این جبهه خارج و نهضت آزادی ایران را تاسیس کردند. از آن پس تا آبان ۱۳۵۷ زندان خانه اول این آیت‌الله محبوب بود و خانه استراحتگاهی کوتاه بود برای آغاز ایام حبس طولانی بعدی. در این مدت وی به نقطه اتصال بسیاری از حرکت‌های اصلاح‌طلبانه و براندازانه علیه رژیم بدل شده بود. از سازمان مجاهدین خلق ایران و اعضای سابق جبهه ملی گرفته تا روحانیون متنفذ انقلابی و انجمن‌های اسلامی همه وی را سنگ صبور خود می‌دانستند. او هم تلاش می‌کرد پدرانه سایه خود را روی سر همه بگستراند و حتی از فرزندان بازیگوش و خاطی نیز این سایه را دریغ نمی‌کرد. حال اما کشور در حال تغییر بود. او نشسته بر کف سالن فرودگاه مهرآباد شاید بیش از مرور گذشته، نگران آینده بود. از احتمال وقوع برخی افراط‌ها تن رنجورش به لرزه افتاده بود.

ادامه در صفحه ۱۴

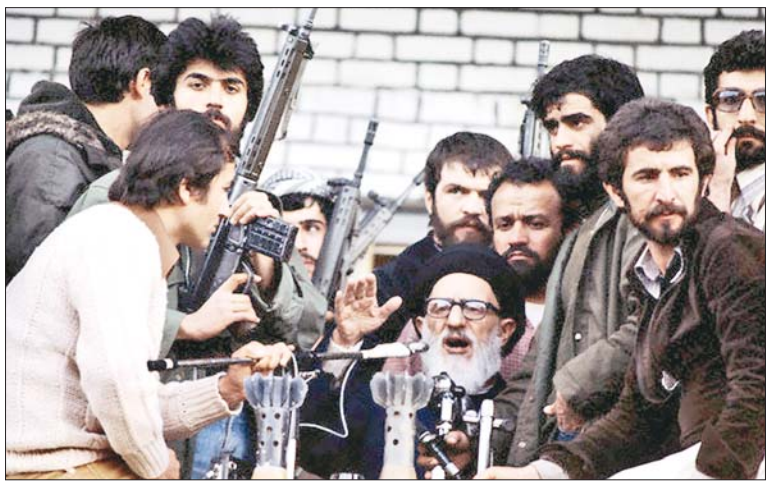

خاطرات خانواده آیت الله غفاری از همراهی با آیت الله طالقانی

گرمای دستان پیرمرد

محمدجواد رفیع‌پور

شهید آیت‌الله حسین غفاری، از مبارزان سیاسی برجسته نهضت مردمی ایران در پیش از انقلاب اسلامی به‌شمار می‌رود که در طول سال‌های متمادی، از شهریور ۱۳۲۰ تا روز شهادت در زمره همراهان مرحوم طالقانی قرار داشت. با این وجود نقطه عطف مبارزاتی آیت‌الله غفاری با مرحوم طالقانی از نیمه دوم سال ۱۳۴۱ شکل گرفت. در جریان نهضت عمومی علما در این سال، آیت‌الله غفاری نیز در مسجد الهادی که امامت آن را برعهده داشت بسیار فعال بود. همچنین پس از شهادت آیت‌الله غفاری، هادی غفاری فرزند جوان او به ادامه مسیر پدر همت گماشت و ارتباط خود را با آیت‌الله طالقانی تعمیق بخشید؛ رابطه‌ای که در طول سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در جریان تشکیل مجلس شورای ملی و مجلس خبرگان قانون اساسی نیز استمرار پیدا کرد و هادی غفاری را به یکی از مریدان و همراهان مرحوم آیت‌الله طالقانی مبدل کرد. به همین بهانه با هادی غفاری پیرامون منش فکری، شخصیت سیاسی و اجتماعی و نگاه مرحوم طالقانی به آموزه‌های دینی به گفت‌وگو نشسته‌ایم که در ادامه می‌خوانید:

نخستین خاطره شما از آشنایی با آیت‌الله طالقانی به چه زمانی بازمی‌گردد؟

در سال‌هایی که مبارزات پدر بنده جدی شده بود، رابطه ایشان با مرحوم طالقانی در طول دوران مبارزات بسیار زیاد شده بود و حضور ایشان در کنار آیت‌الله طالقانی، حضوری بسیار چشمگیر بود. پس از شهادت آیت‌الله غفاری نیز این رابطه، میان ما و آیت‌الله طالقانی ادامه داشت. در همین‌جا خاطره‌ای را از روحیه بزرگ و والای مرحوم طالقانی پس از شهادت پدر بنده به یاد دارم. هنگامی که من به همراه خانواده، پس از شهادت آیت‌الله غفاری از قم به تهران آمدیم و به تهران رسیدیم، فردای آن روز تمامی خانه ما را محاصره کردند؛ به گونه‌ای که هیچ‌کس حق ورود و خروج نداشت و حتی عمو و عموزادگان من را به خانه ما راه ندادند؛ در این فرصت حجت‌الاسلام مقدس‌تبریزی، دایی بنده که پیرمردی متدین و روحانی بودند نیز در خانه ما بودند اما ماموری آمد و ایشان را نیز از منزل ما بیرون کرد. در آن زمان تمامی کوچه ما را بسته بودند و امکان عبورومرور از این کوچه تنها برای همسایگان و صاحبان خانه‌های اطراف فراهم بود. حتی هیچ‌کس نمی‌توانست در نزدیکی خانه ما بایستد و تجمع داشته باشد چرا که گارد ویژه شاه، تمامی خیابانی که با عنوان ۱۵ متری پمپ بنزین قاسم‌آباد شناخته می‌شد - و بعدا به شهید غفاری تغییر نام داد - را بسته بود. ما در خانه نشسته بودیم و من و مادرم نیز مصمم بودیم که گریه نکنیم چراکه در راهرو، ایوان و حیاط منزل ما پلیس وجود داشت. در همین زمان و در حالی که یک سرگرد در کنار در ورودی حیاط حضور داشت، دیدیم که صدای در خانه می‌آید. من رفتم تا در را باز کنم اما سرگرد به من گفت: «آقای غفاری بفرمایید داخل.» با این حال صدای در زدن ادامه داشت. من با صدای بلند فریاد زدم تا ببینم چه کسی پشت در است. در همین زمان یک صدای آهنگین بلند شد که: «من هستم؛ سید محمود طالقانی» سپس او با عصایی که در دست داشت، دو، سه بار دیگر به در زد و افسری که پشت در بود، از روی اجبار در را باز کرد. این افسر ابتدا به صورت محترمانه گفت: «حاج آقا وارد نشوید!» اما مرحوم طالقانی عصای خود را بلند کرد و با قاطعیت گفت: «برادر من را کشته‌اید و حالا اجازه ورود به خانه او را نمی‌دهید؟» هنوز آهنگ این صدا در گوش من است که به آن سرگرد کریه المنظر می‌گفت: «من سید محمود طالقانی هستم. با بزرگانت تماس بگیر تا به تو بگویند من چه کسی هستم! کنار برو تا داخل خانه برادرم شوم.» مرحوم طالقانی به هر رو وارد خانه شد و در اتاق اندرونی خانه نشست و من نیز کنار ایشان نشستم. البته پیش از این من چندین‌بار به‌صورت مفصل خدمت مرحوم طالقانی رسیده بودم و ایشان محبت ویژه‌ای به بنده داشتند. مرحوم طالقانی هنگامی که خواهر، مادر و برادر من نیز به جمع ما اضافه شدند، همانند یک مداح برای ما روضه خواند؛ انگار نه انگار که ایشان آیت‌الله طالقانی، قهرمان بزرگ مبارزاتی است. بلکه ایشان در یک سطح عادی و به‌صورت خودمانی برای ما روضه خواند، تا جایی که حتی من شعرهایی که ایشان می‌خواند را نیز به یاد دارم: «به شب‌نشینی زندانیان برم حسرت / که نقل مجلسشان دانه‌های زنجیر است» ما تا آن زمان نمی‌دانستیم که مرحوم طالقانی به جز تیپ مبارزاتی، چنین صدای رسا و فصیحی دارند. سپس مرحوم طالقانی خطاب به خانواده ما گفت: «با این جمعی که در خانه و اطراف منزل شما هستند برخورد تندی نداشته باشید و مراقب اوضاع باشید چراکه این جماعت به هیچ‌کس رحم نمی‌کنند. باید مراقب باشید تا این وضعیت نیز به‌آرامی بگذرد.» مرحوم طالقانی همچنین مادر بنده را دلجویی دادند که «شهید غفاری اگر همسر شما بودند، برادر من بودند و با شهادت ایشان من یکی از بازوهایم را از دست دادم. انشاءالله که پیروزی با ماست.» با وجود آنکه ماموران در راهرو بودند و صدای ما را می‌شنیدند اما مرحوم طالقانی با صدایی بلند خطاب به ما گفتند: «این افراد دشمن شما هستند و نباید صدای گریه شما را بشنوند یا اشک شما را ببینند. همچنان مثل شوهرتان استوار بمانید.» در آن دیدار فردی به نام مرحوم حاج حسین پیاده نیز حضور داشت که ایشان نیز غالبا مرحوم طالقانی را همراهی می‌کردند. هنگامی که مرحوم طالقانی از اتاق خارج می‌شد مقدار زیادی پول در زیر پتوی خانه ما گذاشت و به مادر من گفت: «آقا هادی منزل ما را بلدند. این پول را خرج کنید و به نیمه که رسید، مجددا آقا هادی را بفرستید تا به ایشان پول بدهم. اگر هم بیشتر نیاز داشتید بگویید». ایشان همچنین در هنگام خروج از منزل بار دیگر تاکید کردند: «مبادا در این خانه صدا و شکوه‌ای بلند شود! ما دشمن را با این خون به زانو درمی‌آوریم.» بعد از آن روز من چندین‌بار به منزل آیت‌الله طالقانی رفتم. از آنجایی که در هنگام حضور پدرم در زندان بدهی سنگینی بر خانواده ما وارد شده بود، مرحوم طالقانی چندین‌بار درباره سرنوشت این بدهی از من پرس‌وجو کردند اما در نهایت مادر من اجازه نداد که برای دریافت پول به منزل آیت‌الله طالقانی بروم.

با توجه به آشنایی شما با تحولات این سه‌استان باید در متن مبارزات با مجاهدین خلق و منافقین قرار داشته باشید چراکه مرحوم طالقانی در آن زمان نقش پویایی در این تحولات ایفا کرده و پیشنهاداتی را در زمینه مجاهدین‌خلق به امام خمینی (ره) ارایه کردند. نگاه مرحوم طالقانی به افکار و تحرکات مجاهدین خلق در برهه ابتدای انقلاب چگونه بود؟

یکی از مشکلات جدی که آن زمان داشتیم، جریان منافقین بود که مرحوم طالقانی هرگز نسبت به آنها کرنش نشان نداد. حتی من خودم در خطبه‌های نماز جمعه از ایشان شنیدم که عبارت «یک جوان تندرو ۳۰ ساله» را به کار بردند؛ پس از آن خطبه وقتی از ایشان درباره منظورشان جویا شدم، مرحوم طالقانی گفتند: «رجوی را می‌گویم» در عین حال ایشان خیلی اصرار داشت که برخوردها تند نشود و مجاهدین‌خلق به دامن دشمن نروند. اما منافقین برخوردهای خود را تشدید کردند؛ حتی پیش از این نیز منافقین با ما روی خوشی نداشتند و در زندان آیت‌الله غفاری، مرحوم آیت‌الله منتظری، بنده و... را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند. با این وجود مرحوم طالقانی با سادگی و روشنی مایل بود که درگیری ایجاد نشود. اما متاسفانه مجاهدین خلق در سطحی نبودند که با نرمش و برخورد متواضعانه آیت‌الله طالقانی به‌درستی رفتار کنند. پس از آن نیز آنها سعی داشتند که مرحوم طالقانی را در مقابل امام خمینی (ره) علم کنند اما خود مرحوم طالقانی بسیار هوشیارانه و زیرکانه با این مساله برخورد کردند. در آن زمان می‌گفتند: «رهبر خمینی، پدر طالقانی، معلم شریعتی» به این ترتیب یک مثلث درست می‌کردند تا کاریزمای امام را بشکنند. اما مرحوم طالقانی بسیار هوشیار بود و در نمازجمعه با صراحت اشاره کردند که هر زمان نیازمند است من از رهبری، اقتدار و درک امام استفاده می‌کنم. امام خمینی نیز مرحوم طالقانی را به ابوذر زمان تشبیه کردند که بسیار تشبیه درستی هم بود.

اگر بخواهیم جایگاه آیت‌الله طالقانی در نهضت مبارزاتی را مورد بررسی قرار دهیم؛ به نظر شما چه نقشی را باید برای ایشان قایل بود؟

مرحوم طالقانی در نهضت مقاومت ملی کشور یکی از استوانه‌های بزرگ این کشور بود که بسیاری از افراد مثل مرحوم مهندس بازرگان، مرحوم عزت‌الله سحابی، مرحوم کتیرایی و... دست‌پرورده‌های جدی مرحوم طالقانی به‌شمار می‌رفتند. حتی به نظر من اندیشه دکتر شریعتی، مخصوصا در ادبیات، متاثر از مرحوم طالقانی و مرحوم جلال آل احمد است.

به جز نگاه روبنایی و ادبیات مشترک، چه پیوند ژرف‌ساخت دیگری میان مرحوم طالقانی و دکتر شریعتی وجود داشت؟

مهم‌ترین پیوند مشترک همان پیوند مبارزاتی بود. در نهضت ملی مرحوم شریعتی یکی از استوانه‌هایی بود که آمدن ایشان از مشهد به تهران، در واقع تبعید بود. در مشهد افرادی همچون مرحوم آیت‌الله زنجانی و جریان وسیع دیگری نهضت مقاومت ملی را دنبال می‌کردند. حتی مرحوم حاج حسین و حاج حسن قمی، هر دو در نهضت ملی بسیار جسورانه و رشید ایستادند؛ از این رو نهضت ملی یک جریان فراگیر و وسیع به‌شمار می‌رفت. مرحوم شریعتی نیز به‌عنوان یک پایگاه روشنفکری، به معنی درست کلمه فعال بودند. البته در سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ این جریان روشنفکری در ایران یک جریان کاملا انحرافی شده بود. به عبارتی دیگر تا مطرح‌شدن مرحوم آیت‌الله طالقانی و افراد بزرگی همچون دکتر شریعتی، آیت‌الله زنجانی و حاج حسین و حاج حسن قمی در مشهد، جریان روشنفکری رو به افول بود. اما مرحوم طالقانی و مرحوم شریعتی جو روشنفکری را کاملا برگرداندند. من به خاطر دارم در آن سال‌ها تیپ‌هایی همچون امیرحسین آریانپور روی خوشی نشان نمی‌دادند. با اینکه به ظاهر ادای انقلابی درمی‌آوردند اما از موجی که مرحوم طالقانی و شریعتی به راه انداخته بودند، خائف و نگران بودند. از این رو می‌توان گفت مارکسیسم خودش را مرده می‌یافت.

در آن هنگام مرحوم دکتر عزت‌الله سحابی به درشتی در مقابل حرکت‌های مارکسیستی و ماتریالیستی ایستاد و در زمینه رد اندیشه‌های داروینیسم و فروید - که آن روز سکه بازار بود - تلاش می‌کرد؛ حتی مرحوم بازرگان در مقابل اندیشه‌های «پوپر» و آن طرز تفکر ایستاد تا جامعه دینی و جامعه اسلامی رواج پیدا کند. کتاب‌هایی که مرحوم طالقانی، بازرگان و سید غلامرضا سعیدی گردآوری کردند به یک حرکت وسیعی فرهنگی تبدیل شد. در اینجا باید به‌عنوان یک جمله معترضانه بگویم که گمان نکنید پیوند انقلاب اسلامی با گذشته به صورت ناگهانی و یکدفعه رویید. عقبه مبارزاتی مرحوم طالقانی، مرحوم بازرگان و نهضت ملی، زمینه اصیل و بسیار زیبایی برای پیگیری انقلاب حضرت امام بود.

در مراوداتی که شما با آیت‌الله طالقانی داشتید، مهم‌ترین مشخصه‌هایی که در بعد رفتاری و اجتماعی ایشان مشاهده کردید، چه چیزهایی بود؟

افتادگی در ایشان حرف اول را می‌زد. مرحوم طالقانی یک فرد کاملا افتاده و متواضع بود. ایشان فردی پاکدامن، مهربان و بااندیشه بود که مطلقا در مسایل پولی و مالی قرار نداشت. بسیاری از افراد، در انقلاب بودند یا نبودند و امروز به دنبال مسایل اقتصادی هستند اما مرحوم طالقانی به هیچ‌وجه به دنبال این مسایل نبود. ایشان یک زاهد به معنی درست کلمه بود. حتی ما چند بار با ایشان شوخی کردیم و گفتیم: «آقای طالقانی! اینگونه که غذا نمی‌خورند؟» اما ایشان می‌فرمود: «نصف این غذا هم زیادی است» مرحوم طالقانی فردی شب‌زنده‌دار بود اما متاسفانه این موارد و روحیات ایشان کمتر مورد بازگویی قرار گرفته است. روح بلند ایشان که آنگونه فریاد می‌زد، در شب، مویه و گریه نیز می‌کرد. حتی برخی یاران و دوستان ایشان نیز این روحیه را داشتند. من خاطرات خوبی از تعبد مرحوم بازرگان و دکتر سحابی در ذهن دارم. یک شب در زمانی که بنده نماینده دوره اول مجلس بودم جلسه‌ای در خانه ما برقرار بود و افرادی همچون دکتر بازرگان، دکتر سحابی، موسوی‌خوییني‌ها و هاشمی‌رفسنجانی در منزل ما حضور داشتند. در آن زمان آقای مهندس بازرگان با ما شرط کرد که من به شرطی در جلسه می‌آیم که ساعت ۹ از خانه خارج شویم. من علت را پرسیدم و در نهایت یکی از دوستان ایشان که کنار مهندس بازرگان ایستاده بود و مایل نبود بگوید، گفت که مهندس بازرگان ساعت ۳ نیمه‌شب باید برای نماز شب بیدار شود و اگر دیر بیدار شود به مشکل برمی‌خورند.

شما در ابتدای بحث عنوان کردید مرحوم طالقانی یکی از بنیانگذاران اندیشه نوین اسلامی مخصوصا در حوزه تفسیر قرآن بودند. اگر بخواهیم در اندیشه‌های مرحوم طالقانی به دنبال گزاره‌ها و نمونه‌های دیگری از این اندیشه پویا و نوین در تمدن اسلامی باشیم، به چه مواردی می‌توانیم اشاره کنیم؟

در همان برهه برخی موارد و مسایل در حوزه‌های دینی و آیینی مطرح بود که آرام آرام در حال رشد و نمو بودند اما متاسفانه این موارد پانگرفت. چرا که پیروزی انقلاب و مشاغل انقلاب، دست‌اندرکاران انقلاب اسلامی را درگیر مسایل روز کرد و پس از آن نیز قضایای مربوط به منافقان از یک‌سو و تجزیه‌طلبان کردستان از سوی دیگر پیش آمد. بعد از این تحولات و در هنگامی که در مجلس حاضر شدیم نیز مسایل مربوط به جنگ رخ داد و اجازه نداد که این اندیشه بارور شود. مرحوم طالقانی در آن روزها به شدت بر روی این موضوع کار می‌کردند که اقتصاد اسلامی را به‌عنوان یک اندیشه، تئوریزه کنند؛ البته در این موضوع شهید بهشتی نیز همراه مرحوم طالقانی بودند و زحمت‌های زیادی کشیدند. مرحوم طالقانی به شدت در اندیشه حکومتی نیز به مرحوم نایینی وابسته بودند و از ایشان یاد می‌کردند. همچنین مرحوم طالقانی کتابی تحت عنوان استبداد داشتند که در آن سال‌ها این کتاب جزو کتاب‌های ممنوعه به شمار می‌رفت. اینگونه بود که مرحوم طالقانی بر روی بحث استبداد بسیار حساس بود و نکات را از مرحوم نایینی می‌گرفت و این نکات را باز می‌کرد. همیشه حرف ایشان این بود که باید اجازه دهیم مردم حرف خود را بیان کنند. در نگاه مرحوم طالقانی حکومت دینی با حرف‌زدن و انتقادکردن مردم نه تنها ضرر نمی‌بیند، بلکه منفعت می‌برد. اندیشه‌ها که خفه شد، جامعه رشد نمی‌کند. اینگونه بود که مرحوم طالقانی بر آزادی اندیشه، آزادی فکر و طرح فکر به معنی امروز کلمه، تاکید داشتند. به یاد دارم که در سال‌های نخست، حتی کمونیست‌ها در برابر مرحوم طالقانی چاره‌ای نداشتند جز اینکه آیت‌الله طالقانی را تعظیم کنند. طالقانی به آزادی اندیشه معتقد بود و تاکید می‌کرد که نقد علمی کنید و ناسزا نگویید. این حرف مرحوم طالقانی در مسجد هدایت در گوش من است که ایشان می‌گفت: «پاسخ یک اندیشه، اندیشه‌ای متناسب‌تر است.» حتی مرحوم مطهری، شهید بهشتی و شریعتی نیز در کنار مرحوم طالقانی این جمله را از خواجه نصیرالدین طوسی داشته‌اند که «اگر باید فیلسوفی کرد، باید فیلسوفی کرد. اگر نباید فیلسوفی کرد، باز هم باید فیلسوفی کرد.» این جمله به آن معنا است که اگر فلسفه‌ای را باید پذیرفت، بنابراین باید آن فلسفه را قبول کرد و اگر یک فلسفه‌ای را نباید پذیرفت، باز هم باید فلسفه دیگری را پذیرفت و با آن فلسفه، این فلسفه را رد کرد. پاسخ امر فلسفی، فلسفه است، پاسخ امر اعتقادی نیز امر اعتقادی است. بنابراین پاسخ امر اعتقادی و فلسفی چماق و تکبیر و ناسزا نیست. ناسزا و چماق اندیشه را از میان نمی‌برد، بلکه پاسخ یک اندیشه، اندیشه برتر است. مرحوم طالقانی اصطلاح زیبایی داشتند و می‌فرمودند: «اگر مشکلی در هر پدیده‌ای به وجود آمد، راه‌حل آن از سنخ خود این پدیده است» ایشان مثال می‌زدند که اگر مشکل اقتصادی داریم، باید آن را با راه‌حل اقتصادی حل کرد و اگر مشکل سیاسی داریم باید با راه‌حل سیاسی جلو بیاییم. راه‌حل اعتقادی، مشکل سیاسی را حل نمی‌کند و مشکل سیاسی نیز با راه‌حل اعتقادی گشوده نمی‌شود. مرحوم طالقانی اندیشه‌هایی چنین والا و نکاتی ظریف داشتند و من افتخار می‌کنم که تیپ اندیشه من، حداقل به مدت ۱۵ سال از افرادی همچون مرحوم طالقانی سرچشمه گرفته و یکی از نقاط قوت و اصلی تاریخ تطور ما، شخصی همچون مرحوم آیت‌الله طالقانی است.

خبر کوتاه

تایید اعدام ۴ متهم قتل‌های محفلی

● **ایسنا:** وکیل مدافع خانواده یکی از مقتولان پرونده قتل‌های محفلی کرمان از تایید حکم اعدام چهارنفر از متهمان این پرونده از سوی دیوانعالی کشور خبر داد. غلامعلی ریاحی گفت: قبلا یکی از متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای کرمان به اعدام محکوم شده بود که علاوه بر آن، حکم اعدام سه‌نفر دیگر از متهمان این پرونده صادر شد و دیوانعالی کشور حکم اعدام صادره از شعبه جزایی دادگاه کرمان را درخصوص این متهمان تایید کرد و هم‌اکنون پرونده جهت اجرای حکم به دادگستری کرمان بازگشته است. وی افزود: اجرای حکم اعدام این متهمان به درخواست اولیای‌دم بستگی دارد. بنابراین گزارش قتل‌های زنجیره‌ای کرمان در چهارم اسفند سال ۱۳۸۱ پس از وقوع هفت فقره قتل فاش شد.

ادامه از صفحه اول

«الزامات کار تشکیلاتی» یا «آداب مدنیت»

البته کاملا مبرهن است اعضا آزادند به کاندیدای موردنظر خویش رای دهند اما اشکال کار این دو از قرار زیر است:

۱- قطعا اکثریت رای‌دهندگان به این دو به اطمینان قرارگرفتن آنان در فهرست اصلاح‌طلبان بوده است و باید نظر موکلین خود را تامین کنند و نه برخلاف آن و لذا شرعا به صاحبان آرای مذکور بدهکارند و حداقل در عالم آخرت باید پاسخگوباشند.

۲- از آداب کارکرد تشکیلاتی این است: افرادی که در فهرست تشکلی قرار می‌گیرند باید ملزم به رعایت اصول، اهداف و برنامه‌های تشکل مزبور باشند.

۳- در تشکیلات اعضا باید صریح و شفاف اظهارنظر کنند و مبادا دچار مخفی‌کاری و تدلیس شوند.

ج) با عنایت به رقابت تنگاتنگ انتخاب شهردار، اگر با آقای مهندس هاشمی موافق نبودند باید به‌صورت صریح اعلام می‌کردند تا جمع، تصمیم دیگری اتخاذ کند و همچنین آقای مهندس هاشمی به عرصه رقابت وارد نشود. این پنهانکاری خسارت سنگینی به شورای هماهنگی جبهه اصلاحات و شخص مهندس هاشمی وارد کرد.

د) در آموزه‌های دینی درباره پرهیز از دروغ، تدلیس خلف‌وعده و خیانت در امانت سفارش بسیار شده حال اگر خدایی‌ناکرده افراد مذهبی مرتکب چنین مواردی شوند خسارتش بیشتر است.

ه) لطمه وارده به خود افراد مذکور نیز با هیچ دستاورد دیگری قابل جبران نیست. درحال حاضر حداقل انتظار از خانم راستگو و آقای دنیامالی، عذرخواهی است.